بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 1/9/1394

عرض شد درمورد روایت موثقه محمدبن مسلم که مرحوم شیخ طوسی فرموده بودند در این روایت، **انّهما یتوارثان إذا لم یشترطا** مراد از یشترطا اشتراط اجل هست ،مرحوم شهید اول دوتا اشکال مطرح کرده بودن، یکی اینکه إنّما الشرط بعد النکاح با این مطب سازگار نیست ، خوب یکسری صحبتهایی در مورد انما الشرط بعد النکاح انجام شد ، در ادامه آن مطلب عرض کنم خدمت شما، یک عبارتی مرحوم شیخ در نهایه دارد این عبارت قسمتیش این است : **وکل شرطٍ یشرطه الرجل علی المرأه إنّما یکون له تاثیرٌبعد ذکر العقد** بعد یک ادامه ای دارد تا اینجا **و إن کرّرها بعد العقد ثبت علی ما شرط**، خوب مرحوم ابن ادریس به این عبارت اعتراض کرده که شرط باید در ضمن عقد ذکر بشود نه بعد العقد ذکر بشود،واین مطلب شما درست نیست ،همین مطلب را در نکة النهایه از مرحوم محقق حلی پرسیدن که وجهش چی هست این عبارت که در نهایه فرموده است، ایشان فرموده که نه این مراد از بعد از نکاح یعنی بعد از ایجاب و بعد از قبول بعد عبارت این است نکة النهایه جلد2 صفحه 383 **والذی یقرب أنّ مراده بعد النکاح ای بعد الایجاب وقبل القبول أنّ شروط السابقه مجردةٌعن العقد فلا تلزم والمتأخره واقعةٌ بعد لزومه فلا تلحق به** بعد میگه **و یؤیّد ما ذکرنا روایت بکیر بن اعین قال، قال ابا عبدالله علیه السلام إذا اشترطّ علی المرأه شروط المتعه فرضیت بها وأوجبت التزویج فردد علیها شرطک الاول** ، **وأوجبت التزویج** یعنی ایجاب چیز کردی آنها را تکرار کن ، خوب این مطلب بعداً در مختلف هم آمده است در جاههای مختلف ، اینکه مراد از بعد النکاح، بعد از ایجاب است در مختلف جلد 7 صفحه 244، ایضاح الفوائد جلد 3 صفحه 130،جامع المقاصد جلد 13 صفحه 32 ،مسالک جلد 7 صفحه 458 نهایه المرام جلد 1 صفحه 246 و254 و بعد از آن در عبارتهای دیگه هم وارد شده است ، اما حالا اینکه چه طور مراد از بعد از نکاح مراد بعد از ایجاب است ، از کلمات آقایون چند جور توجیح استفاده میشود ، یک توجیح این است که مراد از نکاح در اینجا ایجاب است به اعتبار اینکه گاهی اوقات به شروع در شیء اسم آن شیء اطلاق میشود کسی که شروع به نماز میکند اسم صلاة را به آن ، بعد الصلاة یعنی بعد البدء بالصلاة، این بعد النکاح هم یعنی بعد الشروع فی النکاح ،یک تعبیری در بعضی از کلمات هست که ظاهراً اشاره به همین علاقه تجوز هست میگن ایجاب چون احد طرفی النکاح هست به ایجاب اطلاق نکاح میشود کرد، حالا من این هم ضمیمه بکنم که ایجاب رکن اصلی نکاح است ،قبول کأنّ به منزله کالشرط است ایجاب با او ، روی همین جهت هم موجب میگه أنکحت و کأنّ با همین کار من دارم نکاح را ایجاب میکنم ،رکن اصلی ایجاب است ، قبول پذیرش انشائی هست که موجب انجام داده است ، اطلاق لفظ نکاح را برآن خیلی طبیعی هست ، یک تعبیری در روضة المتقین دیدم فکر میکنم این تعبیر از همهء تعبیرها قشنگتر باشد ، ایشان میگه لفظ نکاح در اینجا به معنی تلفظ به نکاح است یعنی أنکحت ، بعد **النکاح** یعنی **بعد التلفظ به نکاح** ایشان این را میگه **، والمراد بما کان بعد النکاح ما کان بعد التلفّظ بلفظ التزویج قبل القبول فیصیر الحاصل أنّ ما کان حال اللفظ فهو صحیح** ، این روضة المتقین جلد8 صفحه 490 ،صفحه 306 عبارت را قشنگتر تعبیر کرده است میگوید **بعد النکاح ای بعد لفظه** ، گاهی اوقات بعضی از این واژه ها ، مثلاً نکاح که میگیم یعنی لفظ نکاح نه آن واقعیت خارجی نکاح ، بعد از این تلفظ به این نکاح ، حالا یک جور دیگه تعبیر بکنیم که اینجا نکاح مصدر است، یعنی انشاء نکاح انشاء نکاح هم با ایجاب تحقق پیدا میکند ،قبول پذیرش آن انشاء نکاحی هست که انجام شده است ، علی ایّ تقدیر این معنا را برای عبارت روایت کردن خیلی طبیعی هست ، روایتهایی که قبل و بعد این روایت وارد شدن اگر کسی ببیند مطمئن میشود که إنّما الشرط بعد النکاح اشاره به همین معنا دارد که شرائط و شروطی که قبل از نکاح در تقاول و گفتگوهایی که بین طرفین انجام میشود آن عقود الزام آور نیست تا آن عقود را در ضمن صیغه شما نیارید آن عقود الزام آور نیست ، باید تکرار بشود در ضمن صیغه، اتفاقاً خیلی از روایتهاش هم از همین ابن بکیر است که در روایت ما هم ابن بکیر از محمد بن مسلم بود، یک تعبیر که همان تعبیری که مرحوم محقق حلی اشاره کرده بود همان روایت ابن بکیر ،**قال قال ابا عبدالله علیه السلام** **إذا اشترطّ علی المرأه شروط المتعه فرضیت بها وأوجبت علیها التزویج فردد علیها شرطک الاول** **بعد النکاح فإن أجازته جاز وإن لم تجزه فلایجوز علیها ما کان من الشرط قبل النکاح** این بعد از نکاح در مقابل قبل از نکاح است . یا عبارت دیگه ای هست بازهم از همان عبدالله بن بکیرهست: **قال قال ابا عبدالله علیه السلام ما کان من شرطٍ قبل النکاح هدمه النکاح وما کان بعد النکاح فهو جائز و قال إن سمّ الاجل فهو المتعه و إن لم یسمّ الاجل فهو نکاحٌ بات** تا آخر روایت (یعنی شرطهایی که قبل از نکاح انسان شرط میگذارد انشاء نکاح آنها را باطل مکند ، باید در انشاء آن ها را ، عدم آن شرطها را ، ما کان من شرط قبل النکاح هدم آن شرط ها را ، اینجا نکاح یعنی انشاء نکاح صیغه خواندن نکاح آن شرطهای قبلی را باطل میکند ، این بعد از نکاح به این معنا است حالا بعضی از روایتهای دیگه هست بعضیش را میخوانم بعداً ، نه قول دادن که الزام آور نیست ، وعده است وعده که ، نه آن یک بحث دیگه است ، بحث اینکه این عقد مبنیًّ از او واقع میشود یا ننمیشود؟ آن حالا بحثهایی دارد که آن را نمیخواهم واردش بشم، آن یک بحث دیگه هست ،بحث اینکه الزام این شرط به این نحو است که صریحاً ذکر بشود یا شرط مبنیً علیه صحیح است یا نیست ؟ آن یک بحث جداگانه است که نمیخواهم وارد آن بحث بشم ،حالا آنهایی که میگن شرط مبنیً علیه ولو به این نحوکه آن شیئ های گذشته به منزلهء مقدّر باشند ، میگن باید درانشاء ولو به نحو مقدّر ذکر بشود، گاهی اوقات ببینید شما میگید علی المهر المعلوم اشاره است که به یک چیزی که واقع شده است به آن نحوی که انجام شد ، اگر در انشاء ولو به نحو تقدیری ،یعنی گاهی اوقات آن قراردادهای تقدیری به نحوی هست که به منزلهء مذکور هستند ، اگر به منزله مذکور باشند آن اشکالی ندارد ،ولی اگر به منزله مذکور نباشند ،یکسری قول و قرارهایی با همدیگر گذاشتیم ولی قول و قراراها را وقتی میخواهیم معامله کنیم اصلاً صحبت آن قول و قرارها را نمیکنیم ، بمنزله ، یک نوع وعده هایی هست که انسان ها دادند، نه ما قصد نیست ،قصد آن چیزی هست که انشاء میکند،اما آن چیزهایی که ،وعده هایی که انسان میدهد داخلشان نمیشود،حالا اجازه بدهید آن بحثها بحثهای به اینجا ربطی ندارد ،مستقل باید بحث کرد که چه شرطی امضاء میشود چه شرطی امضاء نمیشود ،نه بحث این است که حالا آن بحثش در جای خودش باید بشود که عقد مبنیًّ علی الشرط نافذ هست ،نافذ نیست ، در کجا باید ،علی ایّ تقدیر این مراد این است که شروطی که د رنکاح است این شروط باید در ضمن عقد نکاح داخل بشود ولو به نحو تقدیری ) حالا یک نکته ای را اینجا عرض بکنم ،ما در جلسه قبل اشاره کردیم که ، حالا یک مطلبی اینکه چرا تعبیر بعد النکاح اینجا تعبیر کرده است ، یک سوالی ممکن است اینجا بشود ، خوب بگه در ضمن صیغه نکاح این تعبیر را بکنیم ، چرا چه سرّی دارد به کار بردن واژه بعد النکاح ،در وافی مرحوم سید یک تعبیری دارد ظاهراً اشاره به پاسخ همین سوال است ،ایشان اینجوری تعبیر میکند،میگه وافی جلد 22 صفحه 660 دارد: **وهذا الحکم من قوله سبحانه ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضه** در این آیه **لاجناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضه** ، اینکه حالا مراد از این من بعد الفریضه چی هست و امثال اینها در کتب تفسیری مورد بحث قرار گرفته است ، از این روایت استفاده میشود که مراد از من بعد الفریضه این هست که شما باید تعهداتی را که قبل از عقد میکنید این تعهدات را اگر تراضی شما بر آن واقع بشود ، من بعد الفریضه یعنی من بعد ایجاب النکاح ،فریضه به اعتبار اینکه کأنّ رکن عقد آن چیزی که ارکان نکاح هست ؛ من بعد الفریضه یعنی من بعد مقوّمات عقد ،میگه من بعد مقو،مات عقد هر چیزی را که قید کردید و رضایتتان به آن تعلق گرفت اشکالی ندارد میتوانید قید کنید ولی قبل از فریضه قبل از نکاح آن چیزهایی که هست آنها به درد نمیخورد ، یک روایتی اینجا هست ، روایت محمد بن مسلم این گویا ناظر به ههمین جهت است (اشکالی ندارد یعنی این تراضی که بعد از فریضه هست نافذ هست ولی تراضی هایی که قبل ازفریضه هست نافذ نیست ،همین نکته ای که **ما کان من شرطٍ قبل النکاح هدم النکاح وما بعد النکاح فهو جایز** ، ببینید یک روایت محمد بن مسلم هست من این روایت هم بخوانم : **قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله عزّوجل ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضه ،فقال ما تراضوا به من بعد النکاح فهو جائز وما کان قبل النکاح فلا یجوز الّا برضاه و بشئٍ یؤتیها فیرضی** اگر یک شرائطی بر علیه زن قرار دادید این شرایط را باید حتماً در ضمن صیغه نکاح درج کنید والّا آن شرایطی که قبل از نکاح هست و در صیقه عقد درج نشده است ،آن شرایط الزام آوار نیست برای زن ، مگر اینکه یک چیزی بهش بدهید رضایت قلبیش را جلب کنید والا شرایطی که برعلیه زن شما قرار میدهید بدون اینکه آنها در صیغه نکاح اخذ کنید آن شرایط برای آن زن الزام آوار نیست ، این من بعد الفریضه در مقابل من قبل الفریضه هست ، یعنی شرائطی که قبل از عقد نکاح شما شرط میکنید میگید زن باید این کارو بکند آن کار را بکند اینجور شرائط ، این شرائط الزام آوار نیست مگر در ضمن صیغه نکاح آ ن شرایط را درج کنیم حالا یک نکته ای است من بعداً فی الجمله در موردش توضیح خواهم داد ، این نکته را بگم ، بعضی از آقایون دیدم که تفسیر روایت به بعد النکاح را ، به این مراد به این بعد از ایجاب را پذیرفتند ولی گفتن که تأویل کلام شیخ طوسی به این معنا بعید است ، این معنی به این روایت کردن درست است ، ولی اینکه شیخ طوسی این معنا را بخواهد اراده کرده باشد مستبعد هست ، در حالی که اصلاً اینجوری نیست ،به یک نکته ای توجه نکردن ، شیخ طوسی عبارتهاش را سعی میکند با عبارتهای روایات بیاورد این که این شکلی تعبیر کرده است ، چون نهایه فقه مأثور است ،هرجور روایت را معنا کردی شیخ طوسی هم همانجور معنا میشود، شیخ طوسی همان عبارتهای روایات را منعکس کرد در نهایه خودش ، یک مقداری تغییر در چیز داده است ، این که به این لحن وبه این لسان آورده چون نمی خواسته از لسان روایات خارج بشود،وقتی ما روایات را با توجه به مجموع روایات میگیم من بعد النکاح مراد من بعد الایجاب است کلام شیخ طوسی هم که مأخوذ از همان روایات است ،با همان الفاظ روایات اخذ شده است ، هیچ مانعی ندارد به همان معنا معنا بشود و هیچ استقرابی هم ندارد ، پس بنابراین اینکه روایت محمد بن مسلم حمل بشود بر شرط أجل هیچ مستقرب نیست ، من یک احتمالی میدهم ، ببینید این روایت **عبدالله بن بکیر قال قال ابا عبدالله علیه السلام ما کان من شرطٍ قبل النکاح هدمه النکاح وما کان من بعد النکاح فهو جائز** این را ملاحظه بفرمایید که مضمونش با همین روایتهای ما یکسان است ، بعدش یک قیدی دارد ، **وقال إن سمّ الأجل فهو متعه وإن لم یسمّ الاجل فهو نکاحٌ بات ،**احتمال میدهم که یک چیزی شبیه همین در روایت محمد بن مسلم بوده است و این روایت محمد بن مسلم عن ابی جعفر که إذا لم یشترطا بعد از یک همیچین چیزی هست که **إن سمّ الاجل فهومتعه و إن لم یسمّ الاجل فهو نکاحٌ بات** این **یقول فی الرجل یتزوّج المرأة متعةً إنّهما یتوارثان إذا لم یشترطا** این قطعه ای مثلاً از یک روایت مفصلتر هست ،قبلش یک همچین تعبیری شبیه این وجود داشته باشد ،این احتمالش مثلاً اینکه یک تقطیعی رخ داده باشد و در اثر تقطیع لم یشترطا مراد همان شرط أجل بوده باشه را میده ، البته شاهد خیلی روشنی غیر از این خود روایت ابن بکیر این مطلب وارد شده ندیدم ولی حالا بببینید در روایتهای محمد ابن مسلم چیزی در این مورد اگر پیدا کردید ،من فرصت نشد میخواستم این را مراجعه کنم ببینم میشود که مثلاً روایتی از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام باشد که مضمونش جوری باشد که بتواند قطعاتی از این روایت باشد ، حالا این را مراجعه کنید ببینیم که چیزی از توش در میاد یا نمیاد (إنّما الشرط بعد النکاح ، میخواهد بگه شرط باید بعد از نکاح باشد ،قبل از نکاح ، شرطی که قبل از نکاح باشد این شرط نافذ نیست ، شرطی که میخواهد نافذ باشد باید بعد از نکاح باشد ، اما اینکه شرط نافذ است نافذ نیست امثال اینها به این حرفها ربطی ندارد،)خوب این ، این روایت .

روایت دیگه ای که در اینجا هست روایت محمد بن مسلم است که در باب 16 از ابواب متعه حدیث1، 38446 این روایت است ، این حدیث در دوجای تهذیب وارد شده است ، یک جاش به نقل از کافی است ، یک جاش از کتاب حسین بن سعید اخذ شده است ،ودر کتاب حسین بن سعیدی که به نام نوادر هم هست ،آن هم وارد شده است و شیخ مفید هم در رساله متعه این را آورده است ، روایت این است : محمد بن یعقوب عن عدّةٍ من اصحابنا من سهل بن زیاد بحث سهل گذشت ، عن احمد بن محمد بن ابی نصر وعبدالله بن ابی نجران عن عاصم بن حمید ، خوب همه سند صحیح است فقط بحث سهل هست که بحث سهل هم گذشت، اما روایت در تهذیب از اینجا شروع میشود ، الحسین سعید عن النضر عن عاصم بن حمید ، عن محمد بن مسلم ،که خوب در صحّتش بحثی نیست ، **قال سالت اباعبدالله علیه السلام کم المهر یعنی فی المتعه قال ما تراضیا علیه الی ما شائا من الاجل قلت أرأیت إن حملت فقال هو ولده فإن اراد أن یستقبل امراً جدیداً فعل فلیس علیه العدة منه** ، اگر خواست مدت را چیز کنند عده نمیخواهد ، عده برای غریبه است والّا همان کسی که خوب ،مرد بخواهد ازدواج جدید مشکلی ندارد وعلیها من غیره خمسةٌ واربعون لیلا اگه غیره باشد 45 روز عدّش است ،ادامش این است ، **و إن اشترتط المیراث فهما علی شرطهما** ،من نشد مراجعه کنم به چیزهای مختلف که ببینم این إن اشترتط المیراث هست یا و إن اشترطا المیراث ، در اینجا نقل کرده از استبصار که در استبصار هست وإن اشترطا المیراث فهما علی شرطهما در تهذیب اشترطت هست ، حالا سایر منابع را ، نوادر احمد بن محمد بن عیسی و رساله شیخ مفید را نگاه نکردم ببینم با کدام تعبیر وارد شده است ( اثر دارد من بعداً در مورد اثرش صحبت میکنم این نکته دارد که این را گفتم حالا در مورد این نکتش هم بعداً عرض میکنم ،این روی روایت صحیح بن یسار روی این نکته تکیه دارم ، نوادر هم اشترطا هست ، )خوب ای روایت هم صریح است در اینکه شرط میراث بشود فهما علی شرطهما باید به این شرط پا بند باشند خوب اینهم یک روایت .

روایت بعدی روایت احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی است ، این روایت یکی در کافی وارد شده است در قرب الاسناد هم این روایت وارد شده است ، عبارت کافی این است ، در تهذیب و استبصار هم به نقل از کافی این روایت را نقل کرده است ، میگه که **احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا قال تزویج المتعه نکاحٌ بمیراث و نکاحٌ بغیر میراث فإن اشترتط المیراث کان وإن لم تشترط لم یکن** ، این تعبیری هست که اینجا وارد شده است در قرب الاسناد صفحه 362 ، قرب الاسناد یکسری ضمن روایتهایی که از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا نقل میکند بعضی روایتهایی که در مورد ،در قرب الاسناد صریحاً ابتدا بحث این تعبیر کافی که دارد ، تعبیر کافی اینجور بود :**تزویج المتعه نکاحٌ بمیراث و نکاحٌ بغیر میراث** این در قرب الاسناد به این شکل نیست ولی قبلش یکسری روایتهایی در مورد احکام متعه و اینها سوالات کرده است بعد این تعبیر را میکند : **سالته عن المیراث قال کان جعفر یقول نکاحٌ بمیراث و نکاحٌ بغیر میراث** و عبارت را آورده است ، این عبارت کافی کأنّ تزویج متعه دو قسم است ، **نکاحٌ بمیراث و نکاحٌ بغیر میراث** و امثال اینها ، ولی تعبیر قرب الاسناد به این صراحت نیست ، میگه که **امام صادق علیه السلام فرمودند نکاحٌ بمیراث و نکاحٌ بغیر میراث إن اشترتط کان و إن لم تشترط لم یکن** ، من فکر میکنم این قال کان جعفر یک تفسیری هست بر همان روایت سکونی و این حدس میزنم إن اشترتط آن ادامه اش برای امام رضا باشد نه اینکه امام رضا هم میخواهن بگن که امام صادق علیه السلام إن اشترتط هم در عبارت امام صادق هست ، امام رضا علیه السلام کلام امام صادق را تفسیر میخواهن بکنند که امام صادق علیه السلام فرمودند **نکاحٌ بمیراث و نکاحٌ بغیر میراث** ، این نکاحٌ بمیراث دو قسم است ، نکاحٌ بمیراث هم ازدواج دائم را دربر میگیرد هم ازدواج موقتی که در آن شرط شده باشد ،میخواهد بگه این نکاحٌ بلا میراث یک معنای عام تری هست که هر دو جور را در بر میگیرد ، اگه این باشد یک مقداری معناش فرق میکند ،چون در کافی قال جعفر اینها اصلاً ندارد ، در کافی فقط دارد **عن احمد بن محمد بن ابی النصر عن ابی الحسن الرضا** **قال تزویج المتعه نکاحٌ بمیراث و نکاحٌ بغیر میراث** این حالا تفاوت جدی از آن جهت ندارد ، از آن جهت فقه الحدیثی میخواهم عرض کنم که آن روایت امام صادق آیا این مفسر روایت امام صادق هست یا خودش یک روایت مستقل از امام رضا علیه السلام هست که در اینجا وارد شده است (سوال از نکاح موقت است ، بحث این است که آیا امام رضا علیه السلام در این روایت خودشان مستقلاً دارند سوال سائل را پاسخ میدهند یا اینکه یک روایتی از امام صادق وارد شده است ، این ما روایتش را قبلاً خواندیم ، روایت حسین بن زید وروایت سکونی میگفت نکاح سه قسم داریم، نکاحٌ بمیراث ، نکاحٌ بلا میراث ، ونکاح ملک یمین ، این فکر میکنم بنابر چیزی که در قرب الاسناد این در واقع تفسیر آن روایت است و میخواهد بگوید آن نکاحٌ بمیراثی که امام صادق علیه السلام فرمود ،آن نکاح فقط نکاح دائم نیست ، نکاح دائم و نکاح موقتی که اشترط فیه المیراث این داخل در آن کلام امام صادق هست و اینجوری امام رضا کلام امام صادق را ،چون در آن تعبیر ندارد که نکاحٌ بمیراث چی هست ، نکاح بلا میراث چی هست ، و ملک الیمین چی است ، البته در نقل غیر معتبری داشتیم از امام صاق که گفته بود نکاح به میراث نکاح دائم ،نکاح بلا میراث نکاح موقت و همان روایت حسین بن زید بود ولی در نقل سندش سند معتبری نبود ،من میخواهم عرض کنم که آن نقل غیر معتبر روایت امام صادق را بگذاریم کنار آن دوتا نقل معتبر، امام صادق گویا نکاح بمیراث و نکاح بلا میراث و ملک الیمین فرمودند ، امام رضا علیه السلام میخواهند تفسیر کنند که اصلاً آن نکاحٌ بلا میراث که در آن روایت هست ،نکاح موقتی که درآن شرط نشده است آن را نمیگیرد در نتیجه آن نکته ای که میخواهم بگم بنابر این تفسیر این روایت حکومت دارد بر آن روایتها ، اصلاً بحث جمع عرفی اینجا نیست ، این روایت قرب الاسناد حاکم بر روایت امام صادق علیه السلام است و مفسر آن روایت است ، یعنی حتی آن بحثهای اطلاق تقیید و امثال اینهایی که مطرح هست فبحث جمع عرفی که میخواهیم بکنیم ما میگفتیم جمع عرفی دارد ،آن نکنحٌ بلا میراث که مراد متعه است میتوانیم آن را حمل کنیم بر جایی که شرط نشده باشد بر متعارف که شرط نمیشده است آن را حمل کنیم مثلاً مقیّد کنیم ، طبق این روایت اصلاً بحث اطلاق و تقیید آن بحثها پیش نمیاد ،روایت احمد بن محمد بن ابی نصر حکومت دارد بر روایت امام صادق علیه السلام و خوب دیگه تقدیمش بر او خیلی واضح هست و دیگه آن بحثهای نمیدانم اطلاق و تقیید میشود کرد نمیشود کرد و امثال اینها دیگه پیش نمیاد ، خوب حالا اینها نکات جانبی قضیه هست عمده قضیه ، این روایات تقریباً صریح است در اینکه باشرط ارث ثابت هست ،ولی یک روایتی اینجا وجود دارد آن روایت سعید بن یسار است آن ازش کأنّ استفاده کردن بعضی از آقایون که ولو شرط هم بکنید ، حالا من اصل روایتش را میخوانم بحثهاش باشد فردا،عمده بحث ما در مورد این روایت است که هم از جهت سندی بحث دارد هم از جهت محتوی که چه جوری بین این روایت و روایات دیگه جمع بشود کرد ، **محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن البرقی عن الحسن بن جحم عن الحسن بن موسی عن سعید بن یسار عن ابی عبدالله علیه السلام : قال سالته عن الرجل یتزوّج المرأه متعةً ولم یشترط المیراث** شرط میراث نکرده است امام علیه السلام میفرماید **لیس بینهما میراثٌ اشترط ان لم یشترط** گفتن که ظاهر این روایت این هست که شرط میراث بکند یا شرط میراث نکند علی ایّ تقدیر ارث نمیبرد ، پس این با آن روایاتی که میگفت باشرط میراث ارث ثابت هست با آن منافات دارد حالا این روایت را با روایتهای دیگه چه جوری جمع میکنیم این خوب مورد بحث است مرحوم شیخ طوسی این **لیس بینهما میراث اشترط ام لم یشترط** را حمل کرده به **اشترط السقوط المیراث او لم یشترط سقوط المیراث** واین مورد بحث در کلمات آقایون وارد شده که اولاً ذاتاً این معنی را میتوانیم بر آن روایت حمل بکنیم یا نکنیم این یک ،دوم اینکه به عنوان جمع عرفی میتوانیم این معنا را حمل بر روایت بکنیم یا نکنیم ، و یک بحث سندی هم دارد ، بحث سندی این روایت یکی در مورد برقی هست یکی در مورد حسن بن موسی هست، این دوتا در کلمات آقایون وارد شده ان شاء الله فردا درموردش صحبت میکنیم